

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید
۰۹ اپریل ۲۰۱۷

از سر و روی هر سندی ابهام می بارد!

نوشته هذا حاوی نظریات آقای "سید خلیل الله هاشمیان" پیرامون یکی از نوشته های من، و جواب هائی می باشد، که من به ایشان ارائه نموده ام. برای اجتناب از تکرار نام ها فقط به کلمات "می گویند و می گویم" اکتفاء شده است. گوینده اول آقای "هاشمیان" است، و گوینده دوم نگارنده این مرقومه.

می گویند: «آقای سید هاشم سدید همیشه در نوشته های خود با شک و تردید متوسل می شوند و یا نظر خود را بهتر و بالاتر از نظر دیگران می شمارد، که هر دو مورد بیانگر خود خواهی و غرور است.»

می گویم: شما چون اسیر تخیلات خود هستید، هیچ گاه عادت به همه جانبه فکر کردن نداشته اید. اگر عادت به همه جانبه فکر کردن می داشتید، می دانستید، که شک و تردید همیشه از غرور و خود خواهی پدید نمی آید. گاهی از حیرت منشأ می گیرد و گاهی وقتی انسان با صحبت های ضد و نقیض رو به رو می شود و گاهی هم که گفتار کسی با کردارش یکی نباشد و...

شک و تردید من، شک و تردید دستوری یا شک و تردید دکارتی است، که در هر چیز شک می کرد. ولی در تنها چیزی که شک نمی کرد، خود شک بود. شکی بود برای رسیدن به یقین، نه شکی برای نفی امر یا چیزی. بنابراین، من هیچ وقت نخواسته ام و نمی خواهم به چیزی که هنوز به درستی ثابت نشده باشد، یا امری که در آن اظهارات شبهه ناک وجود داشته باشد، یقین کنم.

در باب "سید" از سر و روی هر سندی که ارائه می شود، از هر شخص و هر مرجعی که باشد، خواه ایرانی خواه افغان، باران ابهام می بارد. با چنین یک وضعیتی هر انسانی صاحب خرد و مسؤول در برابر خود، در برابر عقل و دانش، در برابر مردم و در برابر خدا که نعمتی به نام خرد به او اعطاء نموده است، می کوشد نظرش توأم با احتیاط باشد.

من در ابراز نظر در مورد ملیت "سید"، تا برای همه اظهارات شبهه ناک موجود جوابی پیدا نکنم و تا وقتی این موضوع به تمام معنا برای من روشن نشود، بهتر می دانم نظر قطعی ابراز ننمایم. نه برای این که از خودکش بیگانه پرستم، بلکه برای این که حقیقت را بالاتر از هر چیزی دوست دارم! به همین دلیل گفته ام: نه او را ایرانی می دانم، نه افغان؛ خصوصاً وقتی خودش می گفت: «خوبست! افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی...»

این پیام حکایتگر آن است، که "سید" خود را به یک کشور و به یک ملت متعلق نمی دانست. بنابراین، گذشته از وجود انبوهی از ابهامات در مورد ملیت او، من ترجیح می دهم به آرمان های انسانی و شریفانه این بزرگ مرد، که علاوه به داشتن دغدغه تمام مسلمانان، جهانی فکر می کرد و خود را متعلق به همه بشریت می دانست، احترام بگذارم. احتیاط من، که ناشی از شک سازنده است، از روی غرور و خود خواهی نیست؛ بلکه از روی وسواس و توجه به جزئیات مسائل و بنابر پیروی از یک قاعده علمی - فلسفی - آفرینشگر و یک حرکت مسؤولانه می باشد، که بهتر و بیشتر انسان را در یافتن حقیقت، شناخت درست تر و دست یافتن به زندگی بهتر کمک می کند.

نمی دانم دوستان ما، علاوه بر آقای "هاشمیان" کسان دیگری که می گویند "سدید"، "سید" را ایرانی می خواند و یکی از هموطنان دیگر که مرا از خودکش بیگانه پرست می نامد، معنای شک را بدرستی می دانند یا نه؟! فکر می کنم ما باید به این نکته توجه داشته باشیم، که میان شک و یقین تفاوت قابل ملاحظه وجود دارد و شک سازنده وسیله ای است برای دریافت حقیقت!

چرا این دوستان، یا هموطنان عزیز برای اثبات گفتار شان مبنی بر این که من گفته ام "سید" ایرانی بود، حداقل یک جمله از نوشته مرا، که حاوی این پیام باشد، به عنوان مدرک ارائه نمی کنند؟ وقتی من مدرک ارائه می کنم، از دوستانی که کار مرا نقد می کنند، یا به من ایراد می گیرند، توقع و تقاضا دارم، که برای تقویت گفتار خویش مدرکی ارائه کنند.

- احمد: من کاغذی به قلم سید دیده ام.

- محمود: این کاغذ کجاست؟

- احمد: در یک صندوق. صندوق را از ... به ... می بردند؛ در راه موتر چپه شد و صندوق را با اسناد آب برد.

- محمود: چه کسی چنین چیزی را گفته است؟

- احمد: شوهر خاله بچه کاکایم که از جمله کاکا زاده های من و سید نیز است.

آیا چنین دیالوگی را می توانیم برای امری مهمی، مانند تثبیت ملیت "سید"، به حیث یک سند مدار اعتبار قرار بدهیم؟؟ نوشته های مرا، که در نکوهش مرض از خود گفتن هر چیز خوب و هر کس مهم توسط ایرانیان است و ازسالیان دراز در همین پورتال "افغان جرمن آنلاین" وجود دارند، مرور کنید. آیا چنین حرفی در آن ها دیده می شود؟ شعر "همه کس ایرانی ست" از جناب "اسیر صاحب" وقتی سروده شد که من مقاله "زیر چراغ همیشه تاریک است" را نوشتم. در مقدمه اولی که برای شعر شان نوشته بودند، از نوشته من یاد نموده بودند. بعداً مقدمه را تغییر دادند و به جای اشاره به نوشته من به نوشته (فکر می کنم پرتونادری) اشاره کردند. اگر در این مورد از مسؤولین پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" پرسیده شود، مطمئن هستم که آن ها با آن صداقتی که دارند، این مطلب را تصدیق خواهند کرد. من هنوز هم همان انسانم. فرقی در افکار من به وجود نیامده است.

پیرامون بخش دوم نظر آقای "هاشمیان" باید گفته شود: من هیچ گاه کسی را برای پذیرفتن نظرم تحت فشار قرار نداده و قرار نمی دهم. اولاً من با افرادی بسیار بسیار محدود تماس دارم، که تأثیر شان در جامعه افغانی برابر با صفر می باشد. ثانیاً دنیای ما دنیای زور و زور ورزی نیست؛ علاوه بر این که من در خود چنان نیرو و توانائی را نمی بینم. هر انسانی توانائی ذهنی لازم برای درک واقعیت های نهفته در یک نوشته را دارد و نوشته ها را هم به کمک همین نعمت بزرگ مطالعه، تحلیل و سبک و سنگین می نماید.

من نمی گویم، که همیشه و در هر بحثی ذی حق هستیم. ولی می دانم که رگه های از حقیقت، ولو بسیار نادر، در نوشته های من هم وجود دارد و کسانی که با سعه صدر و منصفانه به خواندن نوشته های من اشتغال می ورزند، متوجه این رگه ها می شوند.

در باب "سید" تنها کاری که من کرده و می کنم، ارائه یک تعداد اسناد است. قصد من این است، که خواننده خود در روشنی این اسناد، که مشتی از خروار ها سند است، به جعل کاری ها، به دروغ ها، به دیده درائی ها و... التفات پیدا کند؛ و در لابه لای همه گفته ها و نوشته ها حقیقت را جست و جو نماید.

می گویند: «آقای سدید نوشته های خود را تحقیق می خوانند، درحالی که صلاحیت و مدارک تحقیق را ندارد.»
می گویم: چه کسانی صلاحیت تحقیق را دارند؟ و کدام مدرک برای تحقیق پیرامون زندگی یک انسان به کار است؟ چه کس یا چه مرجعی این مدرک را صادر می کند؟ و در کجا چنین چیزی گفته و نوشته شده است، که برای تحقیق پیرامون زندگی کسی شما به مدرک نیاز دارید؟

اگر برای تحقیق در قلمرو تاریخ به مدرکی به خصوص، و آموزش تاریخ نیاز است، پس این همه انسانی که زراعت و مالدار ی یا طب و اقتصاد و و ادبیات و زبان و... خوانده اند، با کدام صلاحیتی به تحقیق و نوشتن تاریخ می پردازند؟
برای تحقیق، در زمینه های کاملاً اختصاصی، مانند فزیک و کیمیا و زیست شناسی و زمین شناسی و امثالهم، داشتن مدرک لازم ضروری است، اما در باب ادبیات، تاریخ، ادیان، فلسفه و دانش های از این قبیل، که انسان از روی اسناد و مدارک یا کتاب ها و به کمک عقل و خرد و تجربه مستقیم می تواند به کشف جزئیات مکتوم و ناگفته در رابطه با این مسائل دست پیدا کند، کسی به مدرک و اجازه این یا آن بنیاد یا مرکز علمی احتیاج ندارد. مدرک انسان ها حاصل کار آن هاست. آن گونه استاد و سندی چه به درد مردم می خورد، که انسان چهار کلمه را نتواند بدرستی بنویسد و دو جمله کاملاً ساده را نتواند به خوبی بفهمد؟

معنی کلمه "تحقیق" جست و جوی حقیقت، کسب اطلاع و بررسی یک نظر یا یک موضوع است. هر انسانی که توان مطالعه و سنجش نظریات و دریافت جزئیات یک قضیه را از لابه لای نوشته ها داشته باشد و بداند که ارزیابی هایش بر پایه دلائل و منطقیات استوار می باشد، می تواند به کار تحقیق پردازد.

این نظر که کار تحقیق در مسائل تاریخی یا ادبی و یا دینی و... تنها به یک عده از انسان ها محول شده است، پایه علمی، منطقی و اصولی ندارد. وجود صد ها سیاستمداری که یکی هم علوم سیاسی نخوانده است، ولی عملاً در جولانگاه سیاست، مانند شوالیه های اروپای قدیم شمشیر به دست، سوار بر پشت اسب هنگامه جویی می کنند، دال بر این است، که برای بسیاری از شعب دانش شما احتیاج به داشتن مدرک مخصوص آن شاخه ای از علم ندارید!

به فکر ناقص من، کسی که این چنین یک نظری را ابراز می کند، خود بیشتر به گروه انسان های مغرور و خود خواه ضمناً نادان تعلق دارند، تا کسانی که کار تحقیق را کار هر انسانی که توان آن را دارد، می دانند!!

با یک بار چرخاندن چشم خواهیم دید، که در میان ده ها نویسنده صاحب نام ما، نویسنده هائی که چندین کتاب نوشته اند و هر روز به نام تحلیلگر و صاحب نظر به رادیو ها و تلویزیون ها دعوت می شوند و به تحلیل اوضاع و مسائل می پردازند، یا ما هر روز و هر ساعت به آثار شان به صفت یک منبع معلوماتی معتبر مراجعه می کنیم، کسانی وجود دارند، که درس شان را به سویه بکلوریا هم تمام نکرده اند!

هستند مؤرخین و سیاسیون در میان نویسندگان شهیر ما، مانند مرحوم "فیض محمد کاتب"؛ مرحوم "میر غلام محمد غبار"، مرحوم "سید قاسم رشتیا" و...، که اصلاً در رشته تاریخ تحصیل نکرده اند؛ اما کتاب هائی را تألیف کرده اند، که بارزش ترین کتاب ها در جای خود هستند!

این نظر که فلان شخص صلاحیت این کار را دارد و بهمان نه، در واقع نشان دهنده یک نوع بیماری خود بزرگ بینی است که گوینده تنها می خواهد خودش در یک مورد صاحب صلاحیت پنداشته شود و فقط خودش در مرکز دید و تحسین مردم قرار داشته باشد. تنها خودش یگانه دوران و یگانه میدان باشد. این گونه انسان ها، اگر کف زدن و آه و واه مردم نباشد، چهار روز هم زنده نمی مانند!

می گویند: «او یک نویسنده خود ساخته است، که از طریق معرفی و دفاع از ایدیالوژی (مارکسیزم - ماهویزم) در یک وبسایت ایدیالوژیک شهرت پیدا کرد و او را استاد خواندند - آقای سیدهاشم سدید را غیر از رفقای شعله ای اش، در افغانستان کسی نمیشناسد.»

می گویم: اولاً، قسمی که بارها نوشته ام، من نویسنده نیستم. کسانی را که از قلم شان مقالاتی تراوش می کنند، اصولاً نباید نویسنده خواند. این ها تنها مقاله نویس هستند. نویسندگی از خود شرایط و ایجاباتی دارد، که آن شرایط و ایجابات نه در من وجود دارد و نه در کسی که مرا نویسنده خطاب می کند.

یکی از ایجابات نویسندگی هوش سرشار و تخیلات بالا و ادراکات بسیار عمیق است. کسانی که باوجود مطالعه این تذکر "سید": «خوبست! افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی...»، که در مقاله قبلی من نقل شده است، می خواهند به من بفهمانند که "سید" جهانی فکر می کرد، کسانی که نتوانند مفهومی را که در این جمله نهفته است، دریابند، چگونه باید در شمار نویسنده به حساب آورد؟! ثانیاً برداشت مائوتسه تونک از مارکسیسم را مائوتیزم یا مائوتیسم می گویند و می نویسند، نه ماهویزم؛ و ثالثاً کسانی که داد از "آشناسی" می زنند، باید بدانند که IDEALOGY، با در نظر داشت علم آشناسی، با کدام حروفی نوشته می شوند!! و هم این قاعده که کلماتی را که دارای دندانهای زیاد هستند، با هم و یکجا نمی نویسند!!!

کسانی که هنوز اسم یک ایدئولوگ را، آن هم با آن شهرت جهانی، کسی که آقای طلوعی، یکی از نویسندگان مطرح و صاحب نام او را در زمره چهار مرد بزرگ جهان به حساب آورده است، نمی توانند به درستی بنویسند، باوجود ادعا های کلان کلان، چگونه می توانند بر آقای "حکیمی" انتقاد بگیرند، که از زبان و ادب دری بی اطلاع اند. آخر کدام آدم خانه پر پلو و آگاه از زبان و ادب دری "مائوتیزم" را "ماهویزم" و "ایدئولوژی" را "ایدیالوژی" نوشته می کند؟! تذکر این مطلب فقط برای اشتباهی بود، که در نوشتن نام مائوتسه تونگ از قلم یک داکتر و زبان شناس رخ داده است. تذکر یک مطلب می تواند یک هزار دلیل داشته باشد، غیر از آنچه گاهی ما فکر می کنیم. هدف از این تذکر این است که باز فکر نکنند و نگویند که من این جمله را برای این یاد نموده ام، که یک مائوتیست هستم.

نشر نوشته های من در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" بدان معنی نیست، که من یک مائوتیست هستم - هرچند مائوتیست بودن نه گناه است، نه شرم و نه جرم. اگر نشر یک مقاله در یک پورتال معنای آن را داشته باشد، که نویسنده پیرو اعتقادات سیاسی - ایدئولوژیک گردانندگان آن پورتال است، نوشته های خود کسانی که مرا به خاطر نشر نوشته هایم در آن پورتال، مائوتیست می نامند، در آن پورتال باید به مائوتیست بودن آن ها نیز دلالت کند!

من این مطلب را حداقل پنج بار به همین شکل برای رفع اشتباه آقای "هاشمیان" یاد نموده ام. آیا تکرار آن برای یک انسان صاحب هوش و خرد شائسته است؟ و آیا فهم این مطلب بدان اندازه مشکل است، که صد بار تکرار شود، تا کله برخی انسان ها باز شود!!

فرض کنیم من مائوتیست هستم. به چه دلیل باید از گفتن آن خود داری بکنم؟ آیا از کسی یا چیزی ترس دارم؟ مائوتیست ها تا همین لحظه نه مانند خلق و پرچم خون آشامیده اند، نه محشر آفریده اند و نه مانند به اصطلاح مجاهدین و طالب

جوی های خون را جاری ساخته اند. چرا باید از آن ها با نفرت یاد کرد؟ صرف برای این که اندیشه دیگری دارند، که با اندیشه ما یکی نیست؟ مگر داشتن اندیشه دیگر جرم و یا گناه است؟ این سؤال را تعمیم بدهید به هر اندیشه دیگر!! ثالثاً من پیش از این که به پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" مقاله بفرستم، یا به جای دیگری، مقالاتم را به پورتال "افغان جرمن آنلاین" می فرستادم. قرار گفته جناب "قیس کبیر" مقالاتی که من در آن زمان می نوشتم بیشتر از همه مقالات "کلیک" می شدند، و قرار گفته آقای "مسعود فارانی"، همین که مقاله من در پورتال ظاهر می شد، یکی از دوستانش، که صاحب مدرک دکترا در رشته زبان نیز هستند، به ایشان تیلیفون می کردند و با هیجان می گفتند که باز هم از آقای "سدید" یک مقاله نشر شده است.

مراد خود ستائی نیست. مقصد این است که بعضی ها بفهمند که تا چه وقت مغالطه کاری و ناصواب گوئی یا تکرار و توضیح واضحات - به قول انگلیسی زبانان: "sing and dance": به ساز خود رقصیدن؟! می گویند: «از حقارت و ناسزائیکه همیشه در مورد من کار گرفته می شود مستحضرم، و ضرب المثل پاک بودن دریا را بخاطر میسپارم...»

می گویم: به توهین نامه های خود باری نگاه کنید. به آخرین پیام تان "در جواب انتقادات آقای سدید" که به تاریخ ۲۰۱۷/۰۴/۰۷، یعنی دیروز در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر شده است، فکر کنید که اشاره به پاک بودن آب دریا چه مفهومی را احتواء می کند؟!

می گویند: «یکی از ضروری ترین خصلت [های] یک محقق اینست که باید نوشته ها و تحقیقات دیگران را ولو بنظر [به نظر] او ناقص باشد، بخواند و راجع به نواقص آنها تبطره کند...»

می گویم: راست می گوئید، اگر کسی خصلت مرحوم ارنست رنان فیلسوف را داشته باشد! به کسی که به حرف هیچ انسانی گوش نمی دهد، پند دادن، یا از کار وی نقد کردن، عین حماقت است. من از شما و اخلاق تند تان تجربه کافی دارم. وقتی برای ما حرف حق و کمال، همان چیزی باشد، که ما می گوئیم، بهترین کار همان است، برای انسان های دانا، که سکوت کنند! بحث شهید خواندن "میر اکبر خیبر" و اصرار بدان، نمونه کوچکی از این سر تنبگی است!! اگر خواسته باشید، من این ادعا را با بینه های گوناگون و خرد پسند به کرسی می نشانم، که او به دلالتی که شما ارائه می کنید، شهید نبود!

می گویند: «من راجع به همه وجوه زندگی سید جمال تحقیقی با اسناد نشر کردم... آقای سدید آن مقالات را نخوانده خود را در مباحث شریک میسازد...»

می گویم: اسناد شما در رابطه با نامه "سید" که از قرار معلوم ریاست ضبط احوالات وقت آن را ضبط یا مصادره کرد، چه و کدام است؟ حرف دو انسانی که با شما و به گفته شما با "سید" قرابت دارند؟ شما که سندی ارائه نکرده اید. قصه یا گفته دو عمو زاده را کسی سند نمی داند. از این گونه حکایت ها، در هزار ها صفحه ای که ایرانی ها نوشته اند، زیاد است.

اگر قرار بر آن باشد، که به داستان ها و حکایت ها اعتماد کنیم، چرا نباید به داستان ها و حکایت های بی شمار آن ها باور کنیم؟

وقتی من می نویسم کوه هائی از جعلیات، اشاره من قطعاً به گفته و به نوشته شما نبود. وقتی من نوشته شما را نخوانده باشم، از کجا می دانم، که شما در باره "سید" چه نوشته کرده اید؟ کار یک محقق ارائه سند است، نه حکایت و افسانه و قصه این یا آن فرد و جماعت یا بچه های اودر و سائر خویش و قوم!

ایرانی ها در باره ایرانی بودن "سید" آنقدر نوشته اند، که شاید شما یا کسانی دیگر در افغانستان یک صدم آن ها را هم ننوشته باشید. نامه مقامات فرانسه راعنوانی مقامات انگلیس که در نوشته قبلی من درج شده است، ایرانی ها در کتاب "سید جمال الدین اسد آبادی - بنیانگذار نهضت احیاء تفکر دینی" به قلم شخصی به نام "محمد جواد صاحبی" نقل نموده اند. من این نامه را در سه اثر دیگر هم دیده و خوانده ام. این نامه تعجب مرا بر انگیخت، زیرا انگلیس که از سالیان درازی با امور افغانستان و شخصیت های متنفذ قومی و رجال سیاسی افغان سر و کار دارد، علاوه بر این که در زمان اقامت و رفت و آمد "سید" به مصر سررشته امور مصر هم به دست شان بود، چطور از نام و شهرت و افکار "سید"، که چند صباحی را در مصر هم سپری نموده بود، بی خبر می باشد؟ به همین مناسبت به دو موضوع اشاره کردم: یکی جعلی بودن نامه، و دیگر جعلی بودن همه داستان هائی که پیرامون زندگی "سید" در ایام امارت "دوست محمد خان"، "شیر علی خان"، "افضل خان"، "اعظم خان" و حکومت مجدد "شیر علی خان" حکایت می کنند.

من (شاید بسیاری از خوانندگان) می خواهم شما در این مورد چیزی بنویسید و نظر تان را ارائه کنید و ما را در روشنی قرار بدهید، نه این که مرا به صلاحیت و بی صلاحیتی ام در باب بررسی و تحقیق پیرامون این مطالب متوجه بسازید!

ادامه دارد

۲۰۱۵/۰۴/۰۸

یادداشت:

نقل های قول مربوط به "هاشمیان" ویراستاری نشده اند لذا نسبت موجودیت اغلاط املانی و انشائی در آنها، از خوانندگان پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" پوزش می خواهیم.

اداره پورتال AA-AA